



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۱۲/۲۸

سیدهاشم سدید

فهمیدن یک سلسله قضایا چندان مشکل هم نیست! با عرض ادب و آرزوی سلامتی جناب عباسی صاحب بی نهایت گرامی و محترم:

من به تئوری توطئه، آنگونه که در ورای هر عملی قدرت های جهانی و قدرت منطقه ای در جست و جوی توطئه هستند، اعتقاد ندارم؛ اما به بازی های سیاسی که بعضاً بذز آن دهه ها قبل ریخته می شود، به امید برداشت ثمر، باور دارم. می خواهم یک مثال تاریخی، از جمله ده ها و شاید صد ها مثال، خدمت شما بزرگوار گرامی عرض کنم:

جیمز پرلوف، نویسنده کتابی "سایه های قدرت..." در جای از کتابش که به جنگ کوریا اختصاص داده شده است، نوشته می کند:

«در طول جنگ، با توسل به بهانه عدم تحرک پکن، به قوای بحری ایالات متحده دستور داده شده بود که از سرزمین مادر در مقابل سربازان چیانگ کای چک در تایوان (فرمز) حفاظت کند. این عمل سبب آزاد شدن نیرو های چین کمونیست و قادر کردن آنها به وارد نمودن ضربه در آن طرف یالو شد. چیانگ نیز به ما [به امریکایی ها] پیشنهاد داد که نیروهایش برای استفاده مستقیم در جبهه کره [کوریا] به کار گرفته شوند... اما پیشنهاد آنها توسط جنرال مارشال (که اکنون ترومن او را به عنوان وزیر دفاع منصوب کرده بود) رد شد.»

چرا؟ جواب این چرا را "هیئت حاکمه" وقت امریکا، که قدرت واقعی در امریکا در دست شان بود، می توانند بدهند.

حداً من اما، وقتی ترکیب هیئت حاکمه را که قدرت اصلی در امریکا است، در نظر می گیرم، این است که این عمل دانسته و برای دست یافتن به یک سلسله اهداف دیگری که بهتر می توانستند منافع دراز مدت امریکا [صاحبان سرمایه های بسیار کلان امریکا و شرکاء] را تأمین کنند، صورت گرفته است.

ادامه بحث آقای پرلوف:

«برای متوقف کردن پیشروی کمونیستهای چین در این طرف یالو، مک آرتور دستور بمباران پلهای روی رود خانه را صادر کرد. ظرف چند ساعت دستور او توسط ژنرال مارشال لغو شد. مک آرتور در این باره گفت:

"برای اولین بار بود که متوجه می شدم عملاً مرا از به کار گیری تمام قدرت نظامی برای حفظ زندگی سربازانم و تأمین نیروهایم باز می داشتند.

برای من روشن بود که این کار به منزله پدید آمدن موقعیتی فاجعه آمیز در آینده کره بود و مرا در حالی که ضربه روحی غیرقابل توصیفی خورده بودم، رها کرد."

هوایما های جنگی امریکا از زدن ضربه به انبار های تدارکاتی در آن طرف رود یالو یا تعقیب میگهای مهاجم که پس از حمله به پشت مرز های چین بر می گشتند، ممنوع شده بودند...

اما دقیقاً همین محدودیتها و نیز محاصره تایوان بود که به چینجا جسارت حمله را داد. ژنرال لین پیائو، فرمانده نیروهای چینی بعداً در این باره گفت: "چنانچه من مطمئن نمی بودم که واشنگتن ژنرال مک آرتور را از اتخاذ هرگونه تصمیم مناسبی، علیه خطوط تدارکاتی و ارتباطی من، آن طور که منطبق جنگ ایجاب می کند، باز می دارد، هرگز تصمیم به حمله و در معرض خطر قرار دادن افرادم را اتخاذ نمی کردم."

نویسنده کتاب در ادامه سخنانش می گوید:

شاید هزاران سرباز امریکایی بی جهت مردند، تنها به خاطر روش درگیر شدن ایالات متحده در جنگ. ژنرال مارک کلارک، که بعداً توافق متارکه جنگ کره را امضا کرد، گفت: "فراتر از فهم من بود که چرا ما باید شرایطی را که در آن سربازان چینی جوانان امریکایی را در یک جنگ سازمان یافته می کشند، تحمل کنیم و در عین حال مجاز به استفاده از تمام قدرتی که در اختیار داریم برای حمایت امریایها نباشیم." این مفهوم جدید "جنگ محدود" بود. ما واقعاً وارد آن جنگ نشده بودیم تا از آن پیروز به در آییم...» (تأکید در همه جا از نویسنده این مقاله است).

باز هم می پرسیم که چرا امریکائی ها دست به چنین کاری زدند که کوریای شمالی، که امریکا آن را یکی کانون های شر می داند، به وجود بیاید و تا امروز به موجودیتش ادامه بدهد؛ به عنوان ظاهراً یک خار بغل برای امریکا؟ جواب این پرسش هم همان جوابی است که من در بالا بر بنیاد نوشته آقای پرلاف نوشتیم: تنها هیئت حاکمه و به نیابت آن شورای روابط خارجی امریکا، یعنی نایب گردانندگان اصلی سیاست های امریکا، که مشتی از ثروتمندان قارون کیش هستند، می دانست. و ما هم، چون پای سرمایه و پول در میان می آید، باید بدانیم که اصل هدف چیست و می دانیم که بازی های جهانی تنها در یک زمان و برای یک بار از آب گذشتن نیست.

در رابطه به آنچه ما مشکل افغانستان می نامیم، امریکا آنگونه که ما فکر می کنیم، البته به نظر من، مشکل ندارد. طالب تا با امریکا کنار نیاید، نه به قدرت می رسد و نه در قدرت شریک می کنند. حضور طالبی که با امریکائی ها مناسبات بهتر داشته و مطابق میل سیاست مداران امریکائی در ارتباط با کشورهای منطقه، به خصوص ایران و روسیه و چین، سیاست های خویش را عیار سازد، با کمی نرمش در برخورد با زنان و مسائلی مثل حقوق بشر و یک سری آزادی ها، برای امریکائی ها نه تنها مشکل آفرین نیست، که باب میل شان نیز هست. نمونه های دولت های طالب مانند که با امریکا روابط حسنه دارند، حداقل چند تائی در گوشه و کنار جهان موجود است!

با آمدن طالب شاید امریکا نیرو هایش را از افغانستان خارج کند، اما قرارگاه هائی را که بر حسب تفاهمنامه رسمی در افغانستان برپا کرده اند تخلیه نمی کند. بدون تضمین طالب به قدرت نخواهد رسید!

طالب و داعش و القاعده و ترور و تروریسم، مانند هیولای کمونیسیم، بهانه ای خواهد بود برای کسب رضایت مردم امریکا و جهان، در راستای تشبث های سیاسی - نظامی امریکا در گستره جهانی و پیشبرد یک سری اهداف سیاسی - اقتصادی کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت امریکا در سطح جهان.

یک چیز را برای درک بهتر قضایا نباید فراموش کرد؛ و آن این که "نزدیک ترین همکار مارکس، طبق یک نوشته، انگلس، یک بازرگان و صاحب صنایع ثروتمند بود؛ لینین را آلمانی ها در جریان جنگ جهانی اول کمک کردند که به روسیه ای در حال انقلاب سفر کند. همین طور کمک های گوناگون و بی حساب امریکا به شوروی و چین را در زمانی که این دو کشور دارای نظام سوسیالیستی یا کمونیستی بودند، نباید نادیده گرفت. کمک های امریکا در به قدرت رسانیدن ساندنیستها در نیکاراگوا، تأمین چهل و هفت در صد مصارف انتخابات هیئت ره و سیله یکی از شرکت های آلمانی که مورد حمایت مالی امریکا بود و... همه این اعمال مقاصدی را به دنبال داشتند که بیان هر یک با آنچه رفته، شاید، همان طور که جناب داکتر صاحب کاظم فرموده اند، ایجاب نوشتن یک کتاب را کند.

پایان